



دانشگاه تهران - پردیس فارابی

دانشکده حقوق

اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی در حکومت اسلامی

با تأکید بر سیره علوی علیه‌السلام

نگارش: علی بهادری جهرمی

استاد راهنما: حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد ارسطا

اساتید مشاور: دکتر عباسعلی کدخدایی - آیه الله عباس کعبی

رساله برای دریافت درجه دکتری در

رشته حقوق عمومی

اردیبهشت ۱۳۹۴



و با تشکر از همه بزرگوارانی که مرا در نگارش این رساله یاری کرده‌اند

چکیده

لازمه‌ی تشکیل حکومت اسلامی، حاکمیت شریعت در عرصه‌ی حکمرانی بوده و اصول و معیارهایی نیز در متن شریعت برای تصمیم‌گیری مقامات سیاسی بیان شده است که رعایت آنها از جمله شاخصه‌های حاکمیت شریعت یا تحقق عملی حکومت اسلامی محسوب می‌گردد.

از همین رو اثبات وجود این اصول و استخراج آنها به منظور تنظیم شیوه و جهت تصمیم‌گیری مقامات سیاسی در حکومت اسلامی به منظور تشکیل حکومت مطلوب اسلامی و تسهیل تصمیم‌گیری‌های سیاسی و افزایش میزان انطباق آنها با آنچه مدنظر شریعت اسلام است موضوعی ضروری به نظر می‌رسد.

برای پرداختن به این موضوع، سؤال اصلی این رساله آن است که مقامات سیاسی در حکومت اسلامی در هنگام تصمیم‌گیری، ملزم به رعایت چه اصول و بایسته‌هایی هستند؟

روش تحقیق تحلیلی با استفاده از ابزارگردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای با توجه ویژه به دستاوردهای فقهی مجتهدین و سیره‌ی حکمرانی و سنت علوی ^{علیه‌السلام} برای پاسخگویی به این سؤالات انتخاب شده است. نتیجه‌ی این پژوهش روشن نمود منابع شریعت تبعیت از مجموعه اصول و معیارهایی را برای مقامات تصمیم‌گیر در حوزه عمومی الزام نموده است که راه استخراج آنها نیز بهره‌گیری از طریقه اجتهاد مشروع، با استفاده از مبانی و منابع دینی است.

هدف این اصول کاهش میزان خطا و اشتباه در تصمیم‌گیری‌های عمومی است و می‌توان آنها را ذیل دو دسته‌ی کلان راهکارهای ارزشی و روشی تقسیم‌بندی نمود. اصول ارزشی بیشتر به جهت و محتوای تصمیم توجه داشته و سعی در حفظ ارزش‌های برتر و صیانت از اهداف حکومت اسلامی در خلال تصمیم‌گیری‌های عمومی دارند که ذیل دو عنوان لزوم رعایت مصالح عمومی و لزوم رعایت عدالت به آنها پرداخته شد. اصول روشی نیز بیشتر به شیوه‌ی تصمیم‌گیری توجه داشته و سعی در کاهش اشتباهات و مدیریت آثار و تبعات جانبی تصمیم دارند که این موارد نیز ذیل دو عنوان لزوم رعایت گزاره‌های اخلاقی در حوزه حکمرانی و لزوم اخذ مشورت مطرح می‌گردند.

در هر مبحث علاوه بر مفهوم‌شناسی هر یک از اصول و جوانب آن، مبنا یا ادله‌ی اصلی لازم‌الرعایه بودن آن اصل در مقام تصمیم‌گیری مطرح شده و در نهایت سعی شده مهم‌ترین راهکارهای کشف آنها یا نمودها و ابعاد حقوقی آنها نیز به صورت مختصر تبیین گردد.

واژگان کلیدی:

تصمیم‌گیری، مقامات سیاسی، حکومت اسلامی، شریعت، مصالح عمومی، عدالت، مشورت، اخلاق حکمرانی

فهرست اجمالی مطالب

مقدمه:	۱
فصل اول: مبانی و کلیات	۷
مبحث اول: مفهوم و ماهیت حکومت اسلامی	۹
گفتار اول: مفهوم حکومت	۹
گفتار دوم: مفهوم اسلام	۱۲
گفتار سوم: ماهیت حکومت اسلامی	۱۴
جمع‌بندی مبحث اول	۱۹
مبحث دوم: مفهوم و جایگاه اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی	۲۰
گفتار اول: مفهوم اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی	۲۰
گفتار دوم: جایگاه اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی در حکومت اسلامی	۳۲
جمع‌بندی مبحث دوم	۴۰
مبحث سوم: ضرورت و طریقه استخراج اصول حاکم بر تصمیم‌گیری در حکومت اسلامی	۴۱
گفتار اول: ماهیت حکومت اسلامی، لازمه وجود اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی	۴۱
گفتار دوم: الزام شرعی به رعایت اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی با عنایت به سیره و قواعد فقهی	۵۰
گفتار سوم: اجتهاد، طریقه استنباط اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی از شریعت اسلامی	۵۶
جمع‌بندی مبحث سوم	۵۸
فصل دوم: اصول ارزشی	۵۹
مبحث اول: اصل لزوم رعایت مصالح عمومی	۶۲
گفتار اول: مفهوم مصالح عمومی:	۶۲
گفتار دوم: الزام شرعی به رعایت مصالح عمومی	۶۷
گفتار سوم: راهکار تحقق مصالح عمومی در عرصه نظری	۷۶
گفتار چهارم: راهکار عملی تشخیص مصلحت در موضوعات مختلف	۸۰
جمع‌بندی مبحث اول:	۹۹

مبحث دوم: اصل لزوم رعایت عدالت:.....	۱۰۳
گفتار اول: مفهوم عدالت:.....	۱۰۳
گفتار دوم: الزام شرعی به رعایت عدالت.....	۱۰۸
گفتار سوم: راهکار اجرای عدالت در عرصه نظری.....	۱۲۱
گفتار چهارم: راهکارهای اجرای عدالت در عرصه عمل.....	۱۲۸
جمع‌بندی مبحث دوم.....	۱۴۹
فصل سوم: اصول روشی.....	۱۵۳
مبحث اول: اصل لزوم رعایت گزاره‌های اخلاقی در مقام تصمیم‌گیری.....	۱۵۵
گفتار اول: مفهوم اخلاق حکمرانی و گزاره‌های آن.....	۱۵۵
گفتار دوم: لزوم رعایت گزاره‌های اخلاقی در هنگام تصمیم‌گیری:.....	۱۶۰
گفتار سوم: نمودهای گزاره‌های اخلاقی در عرصه حکمرانی:.....	۱۷۳
جمع‌بندی مبحث اول:.....	۱۸۹
مبحث دوم: اصل لزوم اخذ مشورت.....	۱۹۲
گفتار اول: مفهوم مشورت:.....	۱۹۲
گفتار دوم: مبانی و ادله‌ی لزوم اخذ مشورت:.....	۱۹۵
گفتار سوم: ابعاد حقوقی اصل لزوم مشورت در تصمیم‌گیری.....	۲۰۹
جمع‌بندی مبحث دوم:.....	۲۲۸
جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و پیشنهادها.....	۲۳۲
جمع بندی.....	۲۳۲
نتیجه‌گیری.....	۲۳۷
پیشنهادها.....	۲۳۹
منابع و مآخذ.....	۲۴۱
فهرست تفصیلی مطالب.....	۲۵۲

بیان مسأله:

معیارها و رویه‌های حاکم بر اتخاذ تصمیمات در مقام اعمال صلاحیت‌های سیاسی و حکومتی منبعث از مبانی و در جهت وصول به آرمان‌ها و اهداف هر حکومتی خواهند بود. در نتیجه این معیارها و استانداردهای اساسی که ما از آن‌ها تحت عنوان «اصول» حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی یاد کرده‌ایم، علیرغم امکان اشتراک در حکومت‌های مختلف ممکن است تفاوت‌هایی را در بر داشته باشد.

اینکه مقامات سیاسی و تصمیم‌گیر در یک حکومت از چه اصولی در مقام تصمیم‌گیری خود پیروی نمایند، تأثیر زیادی بر روی نتیجه‌ی تصمیماتشان و در نتیجه شیوه و جهت حرکت کلی حکومت خواهد داشت. لذا هر نظام سیاسی نیازمند طراحی و معرفی اصولی به منظور تنظیم نحوه‌ی اعمال صلاحیت مقامات سیاسی خود خواهد بود تا از این طریق جهت و شیوه‌ی کلی حرکت حکومت را منطبق با اهداف و مبانی خود نظام‌مند ساخته و مانع از انحراف آن گردد. لذا در هر حکومتی باید اصولی منتج از مبانی سیاسی و اندیشه‌ای حاکم بر آن نظام، برای این منظور طراحی گردد. از سوی دیگر شناسایی و استخراج این اصول برای تقویت نظام نظارتی نیز در هر نظام حقوقی امری ضروری به نظر می‌رسد چرا که در پرتو این اصول است که نهادهای نظارتی می‌توانند بر عملکرد مقام‌های سیاسی نظارت داشته و با تطبیق عملکرد مقامات با اصول از پیش تدوین شده، اقدام به درستی سنجی طرز اعمال حاکمیت آن‌ها نمایند. همچنین طراحی راهکارهایی حقوقی به منظور تضمین التزام عملی به این اصول از جمله‌ی تکالیف نهادهای قانون‌گذار در حکومت اسلامی خواهد بود تا از این رهگذر اعمال هرچه مناسب‌تر حکمرانی اسلامی را در نظام حقوقی تضمین و تقویت نماید. از منظر ما استخراج چنین اصولی در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران ضرورت و اهمیتی دوچندان دارد چراکه بر مبنای اندیشه‌ی سیاسی پشتوانه‌ی این نظام، حاکمیت از آن خدا بوده و اوست که اشخاصی را در جهت وصول به اهداف نظام اسلامی و تأمین اجرای قوانین اسلامی به حکمرانی منصوب می‌نماید. در چنین تفکری، چه بر مبنای انتخابی انگاشتن مبنای تفویض ولایت و چه بر مبنای انتصابی انگاشتن آن و در دوران حکومت هر حاکمی، اعمال ولایت لزوماً مبتنی بر قوانینی و در جهت وصول به اهدافی از پیش تعیین‌شده خواهد بود. در این مقام و با عنایت به تکلیف و جایگاه مردم در نظام اسلامی که مکلف به برقراری شرایط اعمال ولایت از سوی حاکم اسلامی و در عین حال نظارت بر عدم انحراف او و سایر مقامات سیاسی از موازین اسلامی هستند، و همچنین لزوم امکان تطبیق عملکرد مقامات سیاسی با بایسته‌های حکمرانی اسلامی، نیازمند کشف اصولی خواهیم بود تا بتوانند درستی یا نادرستی نحوه اتخاذ تصمیم توسط

مقامات سیاسی را - با توجه به اختلاف سلیقه‌ها و همچنین تعدد جوانب هر موضوعی که مانع از امکان پیدا کردن قطع یقین به صحت یا نادرستی ماهیت تصمیم خواهند بود- مورد سنجش قرار دهند.

منبع کشف چنین اصولی بدون شک منابع اسلامی و مناسب‌ترین طرز استخراج آن‌ها مراجعه به رویه‌های حکومتی معصومین علیهم‌السلام و استخراج اصول ماهوی و رویه‌ای از میان آن‌ها خواهد بود. اثبات چنین امری در مرحله اول نیازمند اثبات تفاوت مبانی و اهداف نظام اسلامی با نظام‌های غیر دینی است تا از این رهگذر عدم امکان استخراج اصول از مبانی و منابع حکومت‌های غیر دینی برای حکومت اسلامی اثبات گردد. هرچند امکان وجود اصول مشترک در این نظام‌ها منتفی نمی‌باشد چراکه بسیاری از اصول معتبر در حکومت اسلامی، متخذ از عقل و فطرت است که در دیگر حکومت‌ها نیز مورد توجه می‌باشد.

در این تحقیق در صدد کشف اصول عمومی یا کلی حاکم بر اعمال حاکمیت خواهیم بود که در قالب تصمیم‌گیری‌های سیاسی تبلور می‌یابند و استخراج اصول اختصاصی که ویژه‌ی موضوعات و تصمیم‌گیری‌های خاص یا تخصصی همچون امر قضاوت بوده و قابل تعمیم به سایر تصمیم‌گیری‌ها نمی‌باشند مستلزم انجام تحقیقات مجزایی خواهد بود. در این راستا سعی می‌شود در حد توان نگارنده مهم‌ترین اصول موجود احصاء و دسته‌بندی شده و تصویر نسبتاً جامعی از هرآنچه مقامات سیاسی در مرحله تصمیم‌گیری ملزم به رعایت آن هستند ارائه شود.

در این خصوص می‌توان بیان کرد، هرچند ممکن است تصمیم‌گیری‌های موردی یا اقدامات و دستورات با تصمیم‌گیری‌های نوعی یا مصوبات و دستورالعمل‌ها از حیث میزان تأثرگذاری تفاوت‌های زیادی داشته باشند، اما اصل لزوم رعایت اصول استخراج شده در این رساله برای تمامی این موارد در حوزه عمومی یکسان بوده و صرفاً میزان اهمیت و حساسیت آن در امور مهم، بیشتر خواهد بود. البته بدیهی است اولاً الزام به تبعیت از این اصول به تفکیک برای هریک از آنها نیازمند اثبات و ارائه‌ی ادله‌ی قابل قبولی خواهد بود و ثانیاً مقصود از الزام به تبعیت به معنای نادرست بودن هرگونه عدم تبعیت از این اصول نبوده و ممکن است برخی از اصول حاکم بر تصمیم‌گیری در برخی موارد قابلیت اجرا نداشته باشند یا اساساً موضوعیتی برای اجرای آنها وجود نداشته باشد.

در راه اثبات وجود اصول و همچنین استخراج و تبیین ابعاد آنها، از ذکر مسائل تکراری و کلی اجتناب شده و پس از تبیین اجمالی هر اصل به صورت مقدمه‌وار، به ارائه نتایج حاصل از آن و همچنین بررسی راهکارهای اجرایی این اصل یا نمودها و ابعاد حقوقی آن همت گمارده و از این رهگذر برای اولین بار مجموعه‌ای منسجم و روشن از این اصول همراه با زوایای پنهان آن ارائه شود.

در این تحقیق مقصود از مقام سیاسی هر مقام یا مسئول حکومتی است که به نحوی بخشی از صلاحیت‌های ولایی حاکم اسلامی را اعمال می‌نماید و شامل شخص ولی فقیه یا هریک از کارگزاران و متصدیان امور حکومتی اعم از متولیان

امور اجرایی یا تقنین یا سایر شئون حکومتی خواهد بود. موضوع حاضر متعرض مقامات قضایی و اصول حاکم بر قضا در حکومت اسلامی نبوده و نفیاً یا اثباتاً ارتباطی با آن نخواهد داشت.

سوالات اصلی و فرعی

با عنایت به آنچه بیان شد، سؤال اصلی این رساله این خواهد بود:

مقامات سیاسی در حکومت اسلامی در هنگام تصمیم‌گیری، ملزم به رعایت چه اصول و بایسته‌هایی هستند؟

و سؤالات فرعی ناظر به سؤال اصلی آن است که:

۱. چگونه می‌توان مدعی شد مقامات سیاسی در حکومت اسلامی ملزم به رعایت اصولی در مقام تصمیم‌گیری

هستند؟

۲. چگونه می‌توان این اصول را استخراج کرده و در چه قالبی می‌توان آن‌ها را دسته‌بندی نمود؟

۳. راهکار اجرایی کردن یا نمودهای عملی این اصول کدام است؟

فرضیه اصلی

هرچند با عنایت به اکتشافی بودن پاسخ سؤال اصلی رساله، می‌توان بیان نمود فرضیه‌ای برای آن متصور نخواهد بود، اما می‌توان وجود اصولی همچون اصل لزوم اخذ مشورت، لزوم رعایت مصالح عمومی، لزوم نظارت و پاسخگویی و لزوم رعایت عدالت را از جمله اصولی دانست که رعایت آن‌ها از سوی مقامات حکومتی الزامی است و تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشروط به اعمال آن‌ها خواهد بود. اصول مذکور می‌باید از منابع دینی و به ویژه سیره سیاسی معصومین علیهم‌السلام استخراج گردند و در منابع حقوقی منعکس شده و در اعمال حاکمیت و همچنین نظارت سیاسی قابل استفاده خواهند بود.

ضرورت تحقیق

به منظور کنترل و هدایت مسیر و نحوه عملکرد یک نظام حکومتی، ناگزیر از طراحی سازکارهایی به منظور نظام‌مند کردن اقدامات مقامات سیاسی آن حکومت خواهیم بود. این اقدامات در قالب تصمیمات مقامات مذکور پایه ریزی شده

و در آنها تبلور می‌یابند. در نتیجه با تنظیم معیارهای حاکم بر تصمیم‌گیری، در حقیقت عملکرد مقامات سیاسی و به تبع آن عملکرد نظام حکومتی را تا حدود زیادی کنترل و هدایت کرده‌ایم.

اینکه مقامات سیاسی و تصمیم‌گیر در یک حکومت از چه اصولی در مقام تصمیم‌گیری خود پیروی نمایند، تأثیر زیادی بر روی نتیجه‌ی تصمیمات و جهت حرکت ایشان و حکومت متبوع ایشان دارد. در مقابل نیز نبود اصولی به منظور ساماندهی نظام تصمیم‌گیری مقامات؛ تا حدود زیادی کشور را دچار تشتت در شیوه‌های تصمیم‌گیری و اقدامات حکومتی کرده و مانع حرکت منسجم و یکپارچه به سمت وصول به اهداف می‌گردد. از همین رو طراحی اصول و قواعدی به منظور هدایت و نظارت بر عملکرد مقامات سیاسی که در قالب تصمیمات ایشان متبلور می‌گردد امری ضروری به نظر می‌رسد. این ضرورت در حکومت‌های اسلامی از اهمیتی دوچندان برخوردار است چراکه حکومت اسلامی حکومتی هدف‌محور و در تکاپوی وصول به آرمانهایی است که اسلام از تشکیل حکومت در نظر داشته است. وصول به این آرمانها نیز با واگذاری عنان حکومت به اشخاصی که زمام امور را در دست دارند امری غیرممکن یا بسیار مشکل خواهد بود و آسیب‌هایی جدی همچون تشتت در آراء و تصمیمات، غیر نظام‌مند بودن سیر و جهت و شیوه حرکت جمعی، غیر قابل نظارت بودن و افزایش احتمال انحراف و اشتباه را به همراه خواهد داشت.

لذا اگر کشوری در صدد تشکیل الگوی مطلوب و قابل قبولی از حکومت اسلامی باشد، ناگزیر از ساماندهی و نظام‌مند کردن سازکارهای تصمیم‌گیری مدیران ارشد و سیاستگذاران کلان خود بوده و این مهم با الزام نمودن اصولی نسبت به ایشان قابل وصول خواهد بود.

تحقق این مهم در نظام حقوق داخلی نیز از ضرورت بالایی برخوردار است و بدون طراحی چنین اصولی برای تصمیم‌گیریهای سیاسی و حکومتی و الزام مقامات سیاسی به تبعیت از آنها، عملاً نمیتوان مدعی شد به واسطه‌ی اسلامی شدن حکومت، تغییر نظام‌مندی در عملکرد و نحوه حرکت مدیران ارشد نظام ایجاد شده است بلکه هرگونه تفاوت در عملکرد نیز ناشی از ویژگی‌ها و عملکرد فردی و شخصی این مقامات یا قوانین حکومتی خواهد بود.

پیشینه تحقیق:

علیرغم ضرورتی که برای لزوم استخراج اصول حاکم بر اتخاذ تصمیمات سیاسی بیان شد، متأسفانه در ادبیات حقوقی تحقیق یا پژوهش جامعی با رویکرد اکتشافی و از منظر اسلامی در این زمینه مشاهده نشد. البته تحقیقات و پژوهش‌هایی در موضوعات نسبتاً مشابه یا مرتبطی در حوزه علم مدیریت و با نگرش مدیریت اسلامی انجام شده است که طبیعتاً فاقد نگاه حقوقی بوده و در نتیجه دقت چندانی به منظور استخراج اصول الزامی یا اثبات الزامی بودن رعایت این اصول، یا

بررسی مبانی حقوقی یا ارهکارهای اجرایی و الزامات حقوقی ناظر به آن نداشته و در نظام حقوقی نیز نتیجه‌ای را در پی نداشته‌اند.

در حوزه ادبیات فقهی - حقوقی نیز تحقیقاتی در خصوص برخی از مصادیق اصول حکمرانی صورت گرفته و به تناسب موضوع، جایگاه، اهمیت و ابعاد برخی از این اصول همچون مشورت، مصلحت یا عدالت تبیین شده است. اما این تحقیقات کمتر به جنبه الزامی بودن رعایت این اصول به عنوان الزاماتی حقوقی بر شیوه‌ی اعمال اقتدار و اثبات این الزام پرداخته‌اند. از سوی دیگر تحقیقات مذکور در صدد احصای تمامی اصول موجود و همچنین دسته‌بندی آن‌ها نبوده است. در حالی که این رساله قصد دارد ضمن پرهیز از بیان موارد تکراری و موجود، به مبانی و علل وجودی و همچنین الزامی بودن چنین اصولی پرداخته و در مرحله‌ی بعدی نیز در حد امکان اهم اصول متصور را بررسی کرده و در نهایت اصول حاکم را به صورت دسته‌بندی شده مشخص ساخته و مهم‌تر از آن، راهکار اجرایی شدن این اصول را مورد بررسی قرار دهد.

اهداف تحقیق

اهداف علمی

با توجه به اینکه این تحقیق سعی دارد در حد توان نگارنده گامی در جهت تبیین مبانی نظری لزوم استخراج اصول حاکم بر روند اتخاذ تصمیم توسط مقامات سیاسی و همچنین اکتشاف این اصول از منابع دینی بردارد، لذا می‌تواند در جهت تولید ادبیات حقوقی در عرصه حقوق عمومی اسلامی و همچنین برداشت حقوقی از سیره سیاسی معصومین علیهم‌السلام مورد استفاده قرار گیرد.

اهداف کاربردی

نتایج چنین تحقیقی می‌تواند در بردارنده‌ی جنبه‌های کاربردی مناسبی در نظام حقوق داخلی نیز باشد. به عنوان نمونه استخراج چنین اصولی عملکرد مقامات یا نهادهای ناظر بر این مقامات را بسیار یاری رسانده و نظام‌مند نیز خواهد نمود. از سوی دیگر اعطای حاکمیت به مقامات مشروط به رعایت این اصول خواهد بود چراکه می‌توان بیان داشت حاکمیت یا اختیار تصمیم‌گیری در هر موضوع سیاسی چه از سوی امام و چه از سوی مردم یا شریعت، مشروط به رعایت این اصول به مقامات اعطا شده است و رعایت آن‌ها از سوی این مقامات الزامی خواهد بود. روشن است در مواقعی ممکن است حتی رعایت این اصول نیز به واسطه عناوین ثانوی یا تقدیم موضوع اهم یا ضرورتی ترک شود که موضوع در این گونه موارد استثنایی مدنظر نخواهد بود.

نهادهای قانون‌گذار و سیاست‌گذار و همچنین مقامات عالی‌رتبه‌ی سیاسی می‌توانند با بهره‌گیری از نتایج این تحقیق راهکارهایی قانونی به‌منظور تضمین رعایت این اصول طراحی کرده و از این طریق ضمن ممانعت از انجام اقدامات یا اتخاذ تصمیمات نادرست، نظام جمهوری اسلامی را هرچه بیشتر به سمت نظام مطلوب حکمرانی در اسلام سوق دهند.

فصل اول: مبانی و کلیات

آشنایی با مفاهیم مرتبط با هر بحثی می‌تواند علاوه بر روشن کردن بهتر موضوع سخن، در انتقال مضامین مؤثر بوده و آن را تسهیل سازد. همچنین در هر پژوهشی، لازم است فهم مشترکی از واژگان و اصطلاحات استفاده شده در متن با مخاطبین ایجاد نمود تا نگارنده و خواننده، بتوانند با فهم مشترک از بیانات، به مطالعه یا نقد محتوای آن بپردازند. از سوی دیگر، کج فهمی در برداشت از اصطلاحات می‌تواند منجر به اشتباه در تحلیل‌ها گردد. به همین علت در ابتدای پژوهش به تبیین مفاهیم اصلی و پایه‌ای پژوهش خواهیم پرداخت. در عین حال، در فصول بعدی نیز به تناسب بهره‌گیری از هر یک از مفاهیم فرعی مورد استفاده در پژوهش، در مرحله اول تعریفی اجمالی از آن مفهوم ارائه خواهد شد.

از سوی دیگر، بحث وجود اصولی به عنوان اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی در حکومت اسلامی مبتنی بر مبانی و پایه‌هایی نظری بوده و این پایه‌ها یا پیش‌فرض‌ها از مهم‌ترین مبانی نظری ادعاها و مباحث مطرح شده در فصول بعدی خواهد بود. لذا نیاز است قبل از ورود به مباحث اصلی، این مبانی و پایه‌های نظری را تبیین و اثبات نمود تا در ادامه بتوان با تحلیلی مبتنی بر این مبانی، به اثبات فرضیه‌های پژوهش پرداخت. به همین علت فصل نخست پژوهش به مفاهیم و مبانی پژوهش اختصاص داده شده که ذیل سه مبحث مجزا و به تفکیک، به تبیین مفاهیم و همچنین مبانی و پایه‌های اصلی بحث خواهد پرداخت. از آنجایی که در این پژوهش در صدد استخراج اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی در حکومت اسلامی هستیم، لازم است در ابتدا مقصود از مفاهیم اصلی مورد بحث و پایه‌ها و جایگاه هریک را روشن نماییم. برای این منظور، مفاهیم «حکومت اسلامی»، «مقامات عمومی» و «اصول حاکم» را در سه قسمت مجزا مورد بررسی قرار داده و تبیین خواهیم نمود.

مبحث اول: مفهوم و ماهیت حکومت اسلامی

دایره‌ی موضوعی پژوهش پیش رو، حکومت اسلامی به معنای محدوده وجود و لزوم رعایت اصول ناظر به تصمیم‌گیری و اقدامات مقامات سیاسی است. لذا اولین گام پژوهش روشن نمودن فضای مورد بحث و تبیین مقصود از مفهوم «حکومت اسلامی» خواهد بود. برای این منظور، ابتدا به تبیین مفهوم حکومت پرداخته و سپس با تبیین مفهوم اسلام به عنوان فصل ممیز حکومت اسلامی از سایر انواع حکومت‌ها، سعی خواهیم نمود مفهوم و وجه تمایز حکومت اسلامی از سایر حکومت‌های موجود را تبیین نماییم. در ادامه با تبیین محتوا و مبانی حکومت اسلامی، باید ماهیت این حکومت و نحوه اعمال آن را روشن نمود تا مشخص گردد لازمه تحقق یک حکومت اسلامی واقعی و کامل چیست و چگونه یک حکومتی اسلامی می‌تواند در عرصه‌ی عمل تحقق پیدا کند.

گفتار اول: مفهوم حکومت

جهت مطالعه مفهوم حکومت ابتدا مفهوم لغوی این واژه مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس از آن کاربرد اصطلاح حکومت در علوم مختلف مطالعه می‌گردد و سپس به بررسی و کاوش پیرامون جایگاه و معنای حکومت در حقوق عمومی خواهیم پرداخت.

بند اول: مفهوم لغوی حکومت

واژه حکومت از ماده «حکم» می‌باشد که در زبان عربی در مفاهیم منع و بازداشتن جهت اصلاح (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲۴۸)، جلوگیری از ظلم و ستم ظالم (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ۱۴۱) و کار محکم و استوار (مهیاری، ۱۴۱۰، ج ۲، ۲۱) به کار رفته است. حکومت در ادبیات فارسی نیز در مفاهیم قضاوت و داوری کردن، فرمانروایی نمودن، سلطنت و پادشاهی کردن، حکم راندن، ترافع و داوری فرماندهی استعمال گردیده (دهخدا، ۱۳۷۳، حکومت؛ معین، ۱۳۸۸، حکومت) و در ادبیات انگلیسی نیز معادل (Government) از ریشه لاتین gubernator و gubernatio و به معنای راندن و راننده می‌باشد. (وینسنت، ۱۳۷۶، ۵۵)

بند دوم: مفهوم اصطلاحی حکومت

آن چه در بیان مفهوم حکومت اسلامی پیرامون جایگاه و دایره اجرای اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی مد نظر می‌باشد، مفهوم واژه حکومت در ادبیات رایج حقوق عمومی و اندیشه سیاسی است. از همین رو به مطالعه مفهوم حکومت در این دو حوزه خواهیم پرداخت.

برای روشن شدن مفهوم حکومت در نگاه حقوق عمومی ضروری است تا جایگاه این مفهوم در میان سایر مفاهیم حقوق عمومی روشن گردد. در این راستا باید بیان نمود، به عرصه ظهور رسیدن دولت-کشور یا همان جامعه سازمان یافته سیاسی که از سایر جوامع قابل بازشناسی باشد، نیازمند وجود سه عنصر سرزمین، ملت و قدرت سازمان یافته‌ی سیاسی است. (قاضی، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۶) به بیان دیگر دولت-کشور مجموعه‌ای از گروه‌های انسانی است که در حیطه جغرافیایی مشخص جامعه‌ای سیاسی تشکیل دهند و قدرتی برتر بر همه افراد آن حاکم و در آن حفظ نظم عمومی را

سازمانی مجهز به اقتدار اجتماعی بر عهده داشته باشد. (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۹۳) موجودیت عینی این سازمان مجهز به اقتدار اجتماعی را حکومت گویند. (قاضی، ۱۳۸۵: ۶۴)

حکومت کردن در معنای موسع خود به مفهوم فرمانروایی و یا کنترل دیگران است که بر این اساس حکومت شامل هر سازکاری است که به وسیله آن فرمانروایی محقق می‌گردد. این سازوکار معمولاً در نهادهای گوناگون اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و شرکت‌ها ملاحظه می‌گردد، اما حکومت در مفهوم سیاسی خود اشاره به فرآیند رسمی و نهادینه‌ای دارد که در سطح ملی عهده‌دار حفظ نظم و تسهیل اقدامات جمعی است و کارکرد اصلی آن در سه حوزه تقنین، اجرا و قضا قابل مطالعه است. (هیوود، ۱۳۸۷، ۳۰-۳۱) حکومت در این نگاه ساختار ابزاری دولت می‌باشد که از مجموعه مقامات، سازمان‌ها، نهادها و تشکیلات گوناگون تشکیل می‌گردد و قدرت برتر سیاسی که مافوق آن قدرتی موجود نیست به وسیله آن اعمال می‌گردد (هاشمی، ۱۳۹۰، ۱۰۱-۱۰۲).

بنابراین نهاد، مقام و تشکیلاتی که در راستای تحقق حاکمیت سیاسی در نظام اجتماعی ایجاد می‌گردد و به دنبال حفظ نظم عمومی و جلوگیری از هرج و مرج سیاسی است حکومت نام می‌گیرد و یا حکومت مجموعه علل و عواملی است که به اعمال قدرت برتر سیاسی اقدام می‌کند. (پروین - اصلانی، ۱۳۹۱، ۱۲۷- وفادار، ۱۳۸۲، ۲۴۱)

البته اصطلاح حکومت در حقوق عمومی در سه معنا به کار برده شده است: اولاً در معنای عمل حکومت و رهبری؛ ثانیاً در معنای رژیم سیاسی و ارگان‌هایی که عملاً سر رشته فرمانروایی را در یک کشور به دست دارند، به ویژه قوه مجریه؛ و ثالثاً در مفهوم نهادهای سیاسی و شیوهی اعمال قدرت در قالب‌بندی حقوقی. مطابق با تعریف سوم در حقیقت طریقه اعمال حاکمیت در حکومت متجلی می‌گردد. (قاضی، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۰۰). مفهوم اصطلاحی مورد نظر این پژوهش از واژه حکومت، همین معنای سازمان‌ها و نهادهای اعمال حاکمیت است.

بر این اساس حکومت بیانگر سازمانی است که دارای تشکیلات و نهادهای سیاسی مانند قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه مجریه می‌باشد و دولت از طریق این نهاد اقدام به اعمال حاکمیت می‌نماید. (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۱، ۷۲)

در مقام جمع‌بندی تعاریف، حکومت مجموعه ساختارها و نهادهایی است که در یک دولت-کشور اقدام به اعمال حاکمیت می‌نمایند. لازم به ذکر است که بعضاً به جای حکومت از اصطلاحات رژیم سیاسی و یا نظام سیاسی استفاده نموده‌اند که این امر به علت احتراز از برداشت‌های گوناگون از واژه حکومت است؛ هرچند که این اصطلاحات نیز بیانگر تعریف فوق می‌باشد.

همان‌گونه که ملاحظه گردید حاکمیت عنصر اصلی و تأثیرگذار در تبیین مفهوم حکومت و تمایز میان حکومت‌های مختلف محسوب می‌گردد چراکه ویژگی اصلی حکومت، اعمال کننده بودن حاکمیت است. لذا تبیین دقیق‌تر وجه تمیز حکومت اسلامی از سایر انواع حکومت‌ها منوط به ارائه‌ی درک درستی از حاکمیت به عنوان محتوا و درون مایه حکومت است. از همین رو نیازمند آشنایی با مفهوم حاکمیت خواهیم بود تا بتوانیم در مرحله بعد به تبیین مفهوم حکومت اسلامی بپردازیم.

بند سوم: حاکمیت، محتوای حکومت

مفهوم و ابعاد «حاکمیت» از پراهمیت‌ترین مباحث پایه‌ای حقوق عمومی و یکی از موضوعات بسیار بحث برانگیز در حوزه اندیشه سیاسی می‌باشد که همواره مورد مجادله و اختلاف بوده است. حاکمیت نیز به عنوان یکی از ارکان سازنده‌ی قدرت سازمان یافته‌ی سیاسی که دولت - کشور را تشکیل می‌دهد، دارای جایگاه خاصی در نظام حقوق عمومی است (ابوالحمد، ۱۳۶۸، ۱۵۸) و برداشت‌های پذیرفته شده از مفهوم حاکمیت محتوای حکومت را تعیین می‌نماید. از همین رو ابتدا به بیان جایگاه مفهوم حاکمیت در حقوق عمومی می‌پردازیم و سپس تعاریف ارائه شده در این زمینه را مطالعه می‌نمایم.

پیرامون جایگاه مفهوم حاکمیت باید بیان نمود در یکی از تعاریف مطرح شده از مفهوم دولت - کشور آن را نهادی دارای قدرت هنجاری می‌دانند که دارای حقانیت در به کارگیری وسایل اجبار فیزیکی بر گروه‌های انسانی در حد و مرز سرزمین است که از طریق این قدرت هنجاری حکومت تمایلات و خواسته‌های خود را بر اعضا و گروه‌های موجود در جامعه اعمال می‌نماید. این قدرت دارای جنسی سیاسی است و به مجموع نیروهای مادی و معنوی اطلاق می‌گردد که فرمان‌بران مطابق با آن خواسته‌های خود را بر فرمان‌برداران تحمیل می‌نمایند. (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۶، ۵۳)

مقصود از حاکمیت همین قدرت برتر و والاتری است که هیچ قدرت قانونی دیگری بر آن برتری ندارد (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۱، ۷۳) و گفته می‌شود اصل قدرت و یا قدرت نامحدود است. (هیوود، ۱۳۸۷، ۵۵) به عبارت دیگر حاکمیت از یکسو قدرت فرمانروایی است به نحوی که خود از هیچ شخص و گروهی فرمان نمی‌برد و از سوی دیگر عناصر دولت - کشور را به یکدیگر متصل می‌نماید.

این قدرت بر مبنای دو عامل اجبار و اعتقاد استوار می‌گردد. اجبار مجموعه عوامل بیرونی است که فرد را وادار به تبعیت از اجتماع می‌نماید که تبلیغات سیاسی، اجبار فیزیکی و اقتصادی و حزبی از جمله نمونه‌های آن محسوب می‌گردد. در مقابل گاهی اعتقاد به مشروعیت قدرت سیاسی موجب اطاعت مردم و پذیرش اوامر و نواهی حکومت می‌گردد که این امر نیازمند به پذیرش نظریه حاکم بر قدرت سیاسی است. (قاضی، ۱۳۸۵، ۶۵-۷۰) اما مرکز تولید و منشأ اقتدار یا مشروعیت این قدرت برتر چیست؟ آیا همه جوامع این قدرت را از منشأ واحدی می‌دانند یا برای آن ریشه‌های متعددی ذکر می‌نمایند؟ مردم چرا از این قدرت برتر تبعیت می‌نمایند؟ و علل تحمیل حاکمیت چیست؟

پاسخ‌گویی به سؤالات فوق علاوه بر آن‌که منشأ حاکمیت را که عامل اعتقاد مردم به مشروعیت حکومت‌هاست هویدا می‌سازد، محتوا و ساختار حکومت را نیز بیان می‌دارد؛ چرا که پذیرش هر یک از مبانی حاکمیت، شیوه خاصی از حکومت و حکمرانی را اقتضا می‌نماید.

برای نمونه نظامی که نظریه حاکمیت انسان - خدایی را پذیرفته است ساختاری متناسب جهت اعمال قدرت پادشاهان را فراهم می‌آورد، و حکومتی که مبتنی بر نظریه حاکمیت ملت شکل می‌گیرد به دنبال ایجاد ساختارها و نهادهایی متناسب جهت تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی و جلوگیری از خودسری و یکه‌تازی حاکمان است. بنابراین حاکمیت و

نظریات پذیرفته شده‌ی ناظر به آن در یک نظام اجتماعی، محتوای حکومت‌ها را تعیین می‌نمایند و ساخت اعمال حاکمیت یا حکومت مبتنی بر مبانی مشروعیت حاکمیت است.

جمع‌بندی گفتار اول

تاکنون روشن گردید که حکومت به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده دولت-کشور، ساختار و سازوکار اعمال قدرت و حاکمیت محسوب می‌گردد که متناسب با پاسخ‌هایی که به پرسش‌های پیرامون مشروعیت حاکمیت داده می‌شود محتوای این حکومت، ساختاربندی و نحوه‌ی اعمال آن طراحی و ایجاد خواهد شد.

گفتار دوم: مفهوم اسلام

قید «اسلامی» فصل و ممیز میان حکومت‌های اسلامی و غیر اسلامی تلقی می‌گردد. برای این منظور ابتدا باید مفهوم کلی «دین» به اختصار تبیین گردد تا بتوان مقصود از اسلام را به عنوان یکی از ادیان آسمانی بهتر روشن نمود.

بند اول: مفهوم دین

دین در ادبیات عرب به مفهوم اطاعت (فراہیدی، ۱۴۱۰، ج ۸، ۷۳)، اصل واحدی که سایر اصول به آن باز می‌گردد، انقیاد و فرمان‌برداری (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۳، ۲۸۸) به کار رفته و در زبان فارسی نیز در معانی کیش، طریقت، شریعت (دهخدا، ۱۳۷۳، دین)، راه و روش و آیین (معین، ۱۳۸۸، دین) استعمال گردیده است.

هرچند که ارائه تعریف جامع و مانعی از دین به علت تعارض و تفاوت میان ادیان امری مشکل به نظر می‌رسد؛ با این وجود برخی معتقدند دین آموزه‌هایی است که اعتقاد به وجود برتر و متعالی تر از انسان را بیان می‌دارد که به سبب آن اعتقاد انسان به احترام و پرستش به او روی می‌آورد. (دانش پژوه، ۱۳۹۲، ۷۴) و برخی دیگر آن را مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی دانسته‌اند که برای اداره امور فردی و اجتماعی انسان‌ها و تأمین سعادت دنیا و آخرت آنان به‌وسیله خداوند متعال از طریق بندگان برگزیده ابلاغ شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۲۰). علامه طباطبایی دین را مجموعه‌ای از برنامه‌های عملی و هماهنگ با جهان‌بینی می‌داند که انسان برای سعادت خود آن را وضع می‌نماید و یا از دیگران می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۳۳۸، ۲-۳)

در مقام جمع‌بندی تعاریف فوق و بیان تعریف مختاری از دین می‌توان گفت دین آموزه‌هایی است که اعتقاد به وجود برتر و متعالی تر از انسان را بیان می‌دارد و شامل مجموعه‌ای از معارف عقیدتی، احکام و قوانین عملی و دستورات اخلاقی است که در ابعاد گوناگون خلقت انسان، اعم از فردی و اجتماعی و مادی و معنوی، با عقل و فطرت وی سازگار است و از سوی خداوند متعال به‌وسیله برترین بندگان یعنی پیامبران برای هدایت بشر و رستگاری دنیا و آخرت وی ارسال گردیده است. (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۹۰، ۲۴)

گفتار سوم: ماهیت حکومت اسلامی

پس از آشکار شدن مفهوم واژه‌های «حکومت» و «اسلام» می‌توان بیان کرد حکومت اسلامی ساختارهایی جهت اعمال حاکمیت مورد نظر دین اسلام است. بنابراین تعریف، دایره و حوزه بحث این پژوهش به عنوان محل اجرای اصول حاکم بر تصمیم‌گیری مقامات سیاسی، ساختارها و نهادهایی است که مطابق با نظریه حاکمیت اسلامی و با رعایت سایر دستورات دینی به اعمال قدرت می‌پردازند.

بنابراین شناخت دقیق و تشکیل یک حکومت اسلامی در درجه اول منوط به درک صحیحی از اندیشه حاکمیت در آموزه‌های اسلامی و پس از آن روشن نمودن نحوه‌ی اعمال این حاکمیت در عرصه‌ی عمل خواهد بود.

بند اول: حاکمیت در حکومت اسلامی

با مراجعه به مبانی کلامی ناظر به مباحث اعتقادی دین اسلام، مشخص می‌گردد که حاکمیت در حکومت اسلامی اختصاص به وجود خداوند متعال دارد و ریشه قدرت برتر در این حکومت در اراده باری تعالی نهفته است و این حق انحصاری تنها متعلق به اوست.

ریشه حاکمیت الهی را می‌توان در شئون مختلف جنبه‌های اعتقاد مسلمانان به توحید از جمله توحید ذاتی، توحید در ربوبیت، توحید در خالقیت و توحید در عبادات جستجو نمود که در نهایت منجر به توحید در حاکمیت می‌گردد. (کعبی، ۱۳۹۲، ۷-۸) بر اساس توحید ذاتی، خداوند یکی است و هیچ مانندی برای او تصور نمی‌گردد. بر همین اساس هر فعل و حرکتی در جهان از سوی او رخ می‌دهد و هیچ چیز بدون اذن او دارای اثر نیست و همه اسباب به اراده او مؤثر است (توحید افعالی) (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ۱۰۳) لذا تدبیر عالم هستی اعم از انسان و جهان در اختیار اوست؛ به عبارت دیگر هنگامی که خداوند آفریدگار هستی است پس مدبر و تدبیر کننده امور آن نیز هست. بنابراین از آن جا که خلقت، آثار افعال و تدبیر عالم هستی در اختیار خداوند یکتا می‌باشد، حاکمیت نیز منحصرأً برای اوست. همچنین از آن جا که حاکمیت منفک از تصرف در نفوس و اموال و ایجاد محدودیت برای افراد نیست این امور تنها در حیطه اختیارات کسی است که بر دیگران ولایت و سلطنت دارد. (رضوانی، ۱۳۸۴، ج ۱، ۴۲۲) و تنها اوست که می‌تواند در تمام شئون مخلوقات تصرف نماید چرا که به مصالح دنیا و آخرت آنان آگاه است و بر اساس حکمت خویش جز به صلاح موجودات حکم نمی‌کند.^۱ (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ۱۱۲)

۱. لازم به ذکر است بحث پیرامون حاکمیت الهی در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی منصرف از حاکمیت تکوینی خداوند است و به موضوع حاکمیت تشریعی باری تعالی اشاره می‌نماید. این حاکمیت که در عرصه تشریع و قانون‌گذاری مطرح است همچون اصل حاکمیت الهی نامحدود و غیرمقید و به همه عرصه‌های زندگی انسان‌ها اعم از سیاسی و اجتماعی نیز قابل تعمیم بوده و در عرصه‌های "حاکمیت سیاسی و اجتماعی" نیز مطرح می‌گردد. (جوان آراسته، ۱۳۸۸، ۸۸-۸۷)